



چکیده

این مقاله رابطه میان فضا و سیاست‌ورزی را از خلال بررسی تئوری‌های سیاسی آرنست، لاکلائو، موفه و رانسیر مورد پژوهش قرار می‌دهد. مقاله حاضر از درگیری با ایده‌هایی درباره استعاره‌های فضایی و فضا شروع می‌کند و استدلال می‌کند که فضا می‌تواند به‌عنوان حالتی از تفکر سیاسی در نظر گرفته شود. سپس تئوری‌های این متفکران را از منظر توجه به نقش فضا و فضا‌مندی در مفهوم‌سازی‌های آنها درباره سیاست و امر سیاسی، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. مقاله حاضر با ملاحظاتی درباره رابطه فضا و سیاست به سرانجام می‌رسد.

در سال ۱۹۲۱، رودولف کارنپ (Rudolf Carnap) در رساله خود با عنوان فضا (Der Raum) سه نوع فضا را متمایز می‌کند: رسمی، شهودی و فیزیکی. وی اذعان می‌کند که مجادلات بی‌پایان قرن گذشته میان ریاضی‌دانان، فیلسوفان و فیزیک‌دانان در باب طبیعت فضا عاری از در نظر گرفتن این معنای چند سطحی است. ریاضی‌دانانی که او مورد بررسی قرار می‌دهد، راسل (Russell) و کوتورا (Couturat)، در تفاسیر خود، تا جایی که به فضای رسمی ارجاع می‌دادند، درست فهم کرده‌اند؛ فضا به‌عنوان ساختار نسبی خالص یا منظم. مشابه آن، فهم فیزیک‌دانان (ریمان، هلموتز و انیشتین) و فیلسوفان (کانت و نئوکانتی‌ها) نیز از فضا درست بود: در گروه اول فضای فیزیکی به‌عنوان ابژه علوم تجربی و در گروه دوم فضای شهودی به‌عنوان ابژه «شهود پیشینی» (آن‌طور که کانت تعریف کرده بود). اختلاف نظر میان آن‌ها بی‌ثمر بوده است - در حقیقت اختلاف‌نظری میان آن‌ها وجود نداشته است - چرا که هر گروه داشتند درباره نوع متفاوتی از فضا صحبت می‌کردند (Friedman, ۲۰۰۰).

آیا مشابهت‌هایی در بحث‌های استفاده از فضا وجود ندارد که توسط دغدغه‌ای درباره استفاده (یا سوءاستفاده) صرفاً استعاری از فضا، که اغلب توسط جغرافی‌دانان بیان شده، برانگیخته شده باشد؟ از زمان به‌اصطلاح «چرخش فضایی» در علوم انسانی و اجتماعی، «گفتار» فزاینده «فضا» در دیگر دیسپلین‌ها توجه جغرافی‌دانان را به خود جلب کرد که از راه‌های مختلف به آن پاسخ دادند. بسیاری از آنان با آمیزه‌ای از گشاده‌رویی («بالاخره آن‌ها اهمیت فضا را درک

کردند) و شک («... اما به نظر نمی‌رسد کل ایده فضا را گرفته باشند.») که گاهی اوقات تنه به خصومت می‌زند («آن‌ها فضا را صرفاً استعاری استفاده می‌کنند.») شناخته می‌شوند.

برای من این واکنش‌ها سازنده نیست زیرا حرفه‌مندی را جایگزین جستجوگری می‌کند که برپایه اعتماد به نفس دیسیپلینی است که مدعی ست دانش «بهرتر» از فضاست (که دیگر دیسیپلین‌ها در بهترین حالت اهمیت آن را فهم می‌کنند نه این که بفهمند درباره چیست). موضوع مورد اهمیت برای من، در این مقاله، نقش «گفتار فضا» در دیگر دیسیپلین‌هاست که در اینجا روی تئوری سیاسی تمرکز دارم. به جای متهم کردن این متفکران، من، از این که فضا را کامل فهم نکرده‌اند فراتر می‌روم و شاید با کمی ارجاع استعاری به فضا، نسبت به آنچه که این متفکران را در نظریه‌پردازی سیاسی، به صحبت درباره فضا سوق داده است، توجه نشان می‌دهم. چرا فضا چنین کشش قوی‌ای در این تئوری‌ها دارد؟ چه چیزی این بازنمودهای فضایی - استعاره‌های فضا و فضا‌مندی - را برای فرموله کردن این تئوری‌های سیاسی ضروری ساخته است؟ این توسل به استعاره‌های فضایی در مورد طبیعت سیاست، به آن طریقی که این متفکران مفهوم‌سازی کرده‌اند، به ما چه دستاوردهایی می‌دهد؟ استدلال اصلی من این است که علی‌رغم استفاده صرفاً استعاری، درک‌های متفاوت از فضا و فضا‌مندی مفهوم‌سازی‌های ویژه‌ای از سیاست را به ما می‌دهد. این استدلال می‌خواهد بگوید که «فضا» صرفاً برای ساده‌سازی و راحتی به کار گرفته نمی‌شود. این موضوع در عرصه نظری عملکرد عمده‌ای دارد که مابه‌ازای سیاسی‌اش به هیچ‌وجه یگانه و منحصر به فرد نیست.

درواقع در مفهوم‌پردازی‌های مختلف از سیاست فضامندی‌های چندگانه‌ای دخیل هستند.

لینتر (Leitner) و دیگران در مقاله‌ای درباره فضامندی چندسطحی سیاست ستیزه‌جو (contentious politics) استدلال می‌کند که «یک نوع فضامندی نباید برتری داشته باشد چرا که این سیاست‌ورزی‌ها از راه‌های پیچیده‌ای باهم تحقق می‌یابند». در واقع این استدلال برخاسته از تجربه‌های سیاست ستیزه‌جوست نه بحث‌های نظری و فلسفی. در متن پیش‌رو من تمرکز را به میانجی کارهای هانا آرنت، ارنستو لاکلاو، شانتال موفه و ژاک رانسیر، از تجربه‌ها به تئوری‌های سیاست تغییر خواهم داد. سه دلیل برای انتخاب این متفکران خاص وجود دارد. اول، همه آن‌ها متعهد به درکی از سیاست هستند که از اعمال نهادینه‌شده دولتی و اداری متمایز و متفاوت است. برای تأکید بر آن، موفه تمایز میان سیاست (Politics) و امر سیاسی (The political) را به شرح زیر توضیح می‌دهد:

به واسطه اصطلاح «امر سیاسی» من به بعد منازعه‌جویانه‌ای که ذات جامعه انسانی است ارجاع می‌دهم. منازعه‌جویی که می‌تواند فرم‌های مختلفی به خود بگیرد و می‌تواند در نسبت‌های اجتماعی متنوعی بروز پیدا کند. «سیاست» به مجموعه‌ای از شیوه‌ها، گفت‌مان‌ها و نهادهایی اشاره دارد که قصد تثبیت نظم معین و سازماندهی همزیستی انسان در شرایطی را دارند که به صورت بالقوه همواره مورد تعارض است چرا که تحت تأثیر بُعد «امر سیاسی» است (۱۹۹۵، pp. ۲۶۲-۲۶۳).

به عبارت دیگر تلاشی وجود دارد که به سیاست به‌عنوان فرم معینی از فعالیت فکر می‌کند که به جای اجماع و توافق با منازعه‌جویی و ستیزه‌جویی مشخص می‌شود.^[۱] لاکلاو و موفه منازعه‌جویی را کانون مفهوم‌پردازی خود می‌سازند، آرنت با ادبیات هونینگ (Honig) (۱۹۹۳)، فهم ستیزه‌گرانه از کنش سیاسی را ارائه می‌دهد و رانسیر بر اختلاف نظر و مخالفت تأکید دارد. در ادامه این موضوع، دلیل دومی که من بر این متفکران تمرکز کردم این است که این متفکران فهمی از سیاست پیشنهاد می‌دهند که فلج‌کننده و آغازکننده است. منظور من سیاستی است که چیزی جدید و شاید غیرمنتظره را شروع می‌کند و نظم برقرارشده را مختل می‌کند. این جنبه در رد سیاست فهم‌شده حول و حوش هویت‌ها و منافع ازپیش‌داده‌شده نیز مشهود است.

دلیل آخر اینکه همه این متفکران ادبیات فضایی غنی‌ای را در مفهوم‌پردازی سیاسی خود به کار گرفته‌اند. در واقع یکی از آن‌ها، آرنت، یکی از پیشگامان این «گفتگوی فضا» (و همان‌طور که خواهم گفت، فکر کردن فضایی درباره سیاست) قبل از چرخش فضایی دهه ۱۹۸۰ بود.^[۲] به‌جای پرسش درباره این موضوع که آیا آن‌ها فضا را استعاره‌ای استفاده کرده‌اند یا خیر من این پرسش را به میان می‌کشم که آیا فضاوندی به صورت کاربردی در مفهوم‌سازی آن‌ها از سیاست فهم می‌شود یا خیر. بنابراین من بر چیزی تمرکز دارم که آن‌ها به‌عنوان جنبه «ویژه فضایی» مفهوم‌پردازی از سیاست این متفکران در نظر می‌گیرد و این پرسش را به میان می‌کشم که آیا فضا سازنده آن است. این رویکرد به من اجازه می‌دهد تا فرضیات و پارادایم‌های فضایی مرکزی آن‌ها را فهم کنم و آنچه که «گفتگوی فضا» برای آن‌ها انجام می‌دهد را بررسی کنم. بررسی‌ها نشان می‌دهد که فضا و فضاوندشدن

به صورت عملکردی در مفهوم‌پردازی آن‌ها از سیاست فهم شده است. به عبارت دیگر در هر یک از این تئوری‌ها فضا‌مندشدن سازنده سیاست است البته به شیوه‌های گوناگون. هیچ‌یک از این متفکران فضا را با سیاست به طور مشخص برابر در نظر نگرفته‌اند اما همه آن‌ها به شیوه‌های گوناگون به نوعی از شکاف فضایی مولد در نظم برقرار شده از چیزها اشاره می‌کنند که روابط و ارتباطات جدیدی را برقرار می‌کنند. سیاست فضا را برپا می‌کند و فضا‌مندشدن در کانون سیاست به عنوان بخش سازنده آن است.

۲. معجزه استعاره

به نظر می‌رسد بخش نگران‌کننده استفاده گسترده از استعاره‌های فضایی به دلیل این موضوع است که «فضا» به جای اینکه شفاف و متحد‌المعنی باشد، حامل معانی بسیاری است و استفاده از آن به عنوان استعاره، چندگونگی معانی را نادیده می‌گیرد. بدتر از آن، فضا ممکن است به عنوان یک زمینه «ختنی» برای مفاهیم سیاسی مبهم و مورد مجادله تلقی شود. این چیزی است که هونیک (۲۰۰۹) با اشاره به موضوع دیگری^{۳۱}، از آن به عنوان معجزه استعاره یاد می‌کند. به باور من این دغدغه‌ها مشروعیت دارد و من با پاناگیا (۲۰۰۱، p. ۵۱) موافقم که «یک استعاره نه تنها تولید معناست بلکه همچنین ساحت فراموشی مداوم است». استدلالی که فضا را بسیار واضح - و عمدتاً به عنوان فضای مطلق نیوتونی (Massey, ۱۹۹۳; Smith and Katz, ۲۰۰۵) - می‌نمایاند، استفاده آن‌را به عنوان استعاره شیدانه [تلقی] می‌کند بسیار محدود است، نه تنها به این دلیل که دیگر انواع

فضا و فضا‌مندی را نادیده می‌گیرد بلکه خطر فراموشی فرآیندها، تنش‌ها و چالش‌های پویا و دیالکتیک درگیر با تولید فضا را برای ما به همراه دارد.

اما این موضوع به ندرت موضوع کسانی است که از استعاره فضایی «سوءاستفاده» می‌کنند و اینجا من به کسانی ارجاع می‌دهم که سیاست و امر سیاسی را با واژه‌های فضایی مفهوم‌پردازی می‌کنند. در بسیاری از این مفهوم‌پردازی‌ها، نه همه آن‌ها، خواست قوی و گسترده‌ای برای واژگان فضایی وجود دارد اما خواستی برای تجربه فضایی وجود ندارد. آن‌ها قطعاً در مورد ماهیت فضا نمی‌نویسند با این حال رابطه میان مفهوم‌پردازی آن‌ها از سیاست و استفاده از واژه‌های فضایی کاملاً ناخودآگاه نیست. نقد استفاده از فضا «صرفاً به‌عنوان استعاره» در کل مشکلی ندارد اما به ما کمکی نمی‌کند تا این موضوع را بشکافیم که اول، چرا این متفکران با این شیوه از این استعاره استفاده کرده‌اند، دوم، فضا برای این افراد چه کمک مفهومی کرده است. فضایی که در نوشته‌های سیاسی این متفکران، در نقش مرکزی جای می‌گیرد حاکی چیز بیشتری است: فضا به‌عنوان حالتی از تفکر سیاسی است. بنابراین فضا در اینجا کار متفاوتی از عملکرد استعاره‌ای دارد؛ فضا تبدیل به حالتی از تفکر سیاسی شده است. بنابراین استدلال من این است که استفاده از فضا در این نظریه‌ها اتفاقی نیست؛ فضا حالتی از فکر کردن سیاسی است و انگاره‌های فضایی متفاوت فهم‌های متفاوتی از سیاست را برای ما آشکار می‌کند.

تأکید من بر این موضوع، القای این نیست که تمامی استعاره‌های فضایی، خوب یا بدون مشکل هستند. در واقع برخی از استعاره‌های فضایی به دلیل پیچیدگی و چندگونگی جهان قابل توجه نیستند و به جای گسترش انگاره سیاسی آن‌را محدود

می‌کنند (برای مثال نگاه کنید به Stavrakakis, ۲۰۰۷ برای نقد استعاره فضایی آگامبن و Widder, ۲۰۰۰ برای نقد استعاره فضایی لاکلائو). جایی که من تلاش دارم درباره آن بحث کنم این است که تفکر سیاسی با تفکر فضایی شناخته می‌شود، حتی اگر این تلاش‌ها درباره ماهیت فضا توضیحی ارائه ندهد یا موفق به تجربه فضایی نشود. به قول بووی (Bowie) (۲۰۰۳)، با اندکی تغییر، استعاره‌های فضایی که تفکر سیاسی روی آن زیست می‌کنند چیز غیرضروری اضافی نیست [۴].

لاکلائو و موفه (۱۹۸۵, p. ۱۱۰) در رد دوگانه‌های گفتمانی/فراگفتمانی و ذهن/عین موضعی مشابه می‌گیرند: «جناس، کنایه و استعاره فرم‌های ذهن نیستند که معنای ثانویه‌ای را به عینیت اصلی و برسازنده‌ی روابط اجتماعی اضافه کنند؛ بلکه این‌ها خودشان بخشی از عینیت اصلی هستند که در آن امر اجتماعی شکل می‌گیرد». همان‌طور که وینتر (۲۰۰۱, p. ۶۵) می‌گوید، «استعاره ظرفیت‌انگاره‌ای است که توسط آن ما یک چیز را به چیز دیگر نسبت می‌دهیم و به همین ترتیب یک دنیا <داریم>». به این معنا استعاره هم فرافکنی است و هم بسط: فرافکنی چون شامل دانشی‌ست که از یک منبع به یک دامنه هدف منتقل می‌شود؛ بسط است چون استعاره عملکردی غیرکاهنده دارد. در مثال وینتر اگر ما فهمیدن را به‌عنوان به‌چنگ آوردن درک کنیم، که نه معنای فیزیکی «به‌چنگ آوردن» را از بین می‌برد و نه آن‌را جایگزین می‌کند، آنگاه معنای خود را به یک عملیات شناختی و همچنین یک عملیات فیزیکی بسط می‌دهد.

همان‌طور که لاکوف و جانسون (۱۹۸۰) توضیح می‌دهند که استعاره‌ها بیاناتی ادبی نیستند بلکه آن‌ها در ماهیت، مفهومی هستند. این ادعا دو نکته مهم دارد. اول اینکه دستگاه مفهومی ما به‌الذاته استعاری است که به این معنی است که «ما جهان را در وضعیتی استعاری فهم می‌کنیم و به آن فکر می‌کنیم و در آن عمل می‌کنیم» (صفحه ۱۸۴). دومین نکته که از اولی استخراج می‌شود این است که: استعاره‌ها به‌عنوان ابزاری برای فهم «با واقعیت عینی ارتباط کمی دارند اگر چنین چیزی وجود داشته باشد» (صفحه ۱۸۴). با این حال «استعاره‌ها نقش مهمی در ساختن واقعیت اجتماعی و سیاسی بازی می‌کنند» (صفحه ۱۸۵) - در واقع به‌طور بالقوه واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و فضایی ما را خلق می‌کنند. بنابراین استعاره‌ها «ابزارهای انگاره‌ای هستند که تا آنجا <درست> هستند که به‌طور موفقیت‌آمیزی تعاملات روزانه ما را قادر سازند». استعاره‌ها از نگاهی دیگر «روش ما برای داشتن یک واقعیت هستند» (Winter, ۲۰۰۱, p. ۶۵).

اگر ما موافق این هستیم که استعاره‌ها تقلیل‌گرایانه و بیاناتی ادبی نیستند بلکه وسیله‌های فهمیدن از طریق فرافکنی و بسط هستند آنگاه استفاده از فضا در مفهوم‌پردازی سیاسی چیزی بیشتر از یک استفاده «صرفاً استعاری» از فضا است. در اینجا «چیزی که مسأله است درستی یا نادرستی یک استعاره نیست بلکه ادراک و استنتاجی است که ناشی از آن است و کنشی است که به واسطه آن اعمال می‌شود» (Lakoff and Johnson, ۱۹۸۰, p. ۱۵۸). فهم سیاست به‌عنوان امری فضایی، به فضا چیزی [صفتی] سیاسی می‌دهد به جای آنکه معنای «درست» فضا را جایگزین کند یا بکاهد.

۳. فضا که ما را از هم جدا و به هم مرتبط می‌سازد: آرنست

یک دلیل خوب برای تفکر فضا‌مند درباره سیاست این است که سیستم‌های سلطه نظم‌های فضا (و زمان) را تحمیل می‌کنند و این که فضا، اغلب، به‌عنوان ابزار کنترل و سلطه نمود پیدا می‌کند - در بهترین حالت وسیله انسداد است. معتقد راسخ به این نگاه از فضا، لاکلائو است که استدلال خود را با خوانش شلدون وُلین (Sheldon Wolin) از ایده شهر و اجتماع افلاطون اثبات می‌کند:

در طرح‌واره افلاطون هیچ قدرتی برای به اشتراک گذاشتن وجود ندارد؛ چیزی که اشتراک‌پذیر است فرمی از امر خوب است که در ساختار اجتماع نوشته شده است. نتیجه این موضوع استدلالی دوگانه دارد: ایده شهروند که از ایده مشارکت معنادار در تصمیم‌سازی‌های سیاسی نشأت می‌گیرد؛ و ایده اجتماع سیاسی، که اجتماعی‌ست که به دنبال حل درگیری‌های درونی از طریق روش‌های سیاسی، است که جایگزین ایده جامعه بافضیلت می‌شود که از درگیری اجتناب می‌کند و به عبارتی دیگر از «سیاست» اجتناب می‌کند. افلاطون این موضوع را نفی نمی‌کرد که هر عضو اجتماع صرف‌نظر از اینکه سهم خود را از مشارکت چقدر دست‌کم می‌گیرد حق دارد که در منافع اجتماع سهم داشته باشد؛ چیزی که او نفی می‌کند این است که این سهم از مشارکت بتواند به ادعایی برای سهم داشتن در تصمیم‌سازی سیاسی منجر شود (Wolin, ۲۰۰۴, pp. ۵۲-۵۳).

نزد لاکلائو، این موضوع نشان می‌دهد که چگونه فضا برای شکل‌گیری امر اجتماعی از طریق انسداد و تثبیت معنا به کار گرفته می‌شود.

این طرح‌واره اجتماع‌گرا به‌طور مطلق فضایی بود که هیچ چیزی در آن برای درایت و اختیار زورآوری زمانی و دررفتگی (مثل سیاست) باقی نمی‌ماند. هر چیزی از جمله تعداد ساکنان اجتماع می‌بایست توسط یک همبودگی مورد سلطه واقع شود که در آن باید

بودن و دانش مطابقت شدید داشته باشند (Laclau, ۱۹۹۰, p. ۷۰)؛ تأکیدها

اضافه شده است).

اما لاکلائو این را نتوانست ببیند که این وضعیت تنها عنصر فضایی کنترل نبود. مشخصه اجتماع افلاطون جدایی بنیادین میان گروه‌های نقش‌آفرین کنشگر و اجتماع از لحاظ سیاسی منفعل بود (معیاری که شاگرد وی، ارسطو، آن را ادامه نداد). اما در اینجا اجازه دهید ما از لاکلائو پیروی کنیم و تصدیق کنیم که اجتماع «مطلقاً فضایی» می‌بایست نظمی از هم‌بودگی ایجاد کند که در آن «بودن و دانش مطابقت شدید دارند». ما در اینجا از فضا صحبت نکرده‌ایم بلکه از آرمانشهر سخن گفتیم، این همان چیزی است که افلاطون در حال طراحی آن بود. آرمانشهر از طریق چندگانگی فضا و زمان مشخص نمی‌شود چرا که آرمانشهر باز نمود ایده و فضا و زمان غایی است که یکبار و برای همه محقق می‌شود. به قول رانسیر (۱۹۹۴, p. ۳۵) «آرمانشهر یک سرزمین عادلانه نیست که در آن همه آرزوها به سرانجام می‌رسد. آرمانشهر تنها یک آرزو را به سرانجام می‌رساند: آرزوی دیدن چیزها و مردم که در مفهوم آن‌ها (ایده‌پردازان آرمانشهر) هویت‌مند می‌شوند» - همان مطابقت شدید میان بودن و دانشی که لاکلائو از آن سخن می‌گوید. آرمانشهر،

قدرت تصویرسازی همزمان فضای گفتمانی و فضای قلمروی است، توان ساختن هر مفهوم در مطابقت با یک نقطه در واقعیت است و هر استدلال با یک خط سیر روی آن تصویر مطابقت دارد... راه‌حل آرمانشهری به مسأله دموکراسی فضا‌مند است. فضا وانمود/تقلید مفهوم است (Rencier, ۱۹۹۴, pp. ۳۱ and ۳۵).^[۶]

بنابراین این موضوع غیر معمول نیست که «مطابقت شدید بودن و دانش» در اجتماع ایده آل افلاطون هیچ دوستی با دموکراسی ندارد؛ او (پادشاه) فیلسوف حکمرانی متعالی، بدون «تهدید» سیاست بود نه فیلسوف سیاست. همچنین به همین دلیل است که فوکو (۱۹۷۷, p. ۱۹۸) به شهر طاعون زده به مثابه «آرمانشهر شهر کاملاً اداره شده» می نگرد؛ جایی که این مطابقت شدید حاصل شده است. طرحواره افلاطون در برابر عدم قطعیت سیاست و دموکراسی فهم می شد - تلاش برای محدود کردن عدم قطعیت از طریق تثبیت فضایی و انسداد (و او نه تنها هر کسی را در مکان خودش از طریق مرزبندی مشخص فضایی تثبیت کرد بلکه همچنین از لحاظ زمانی نیز این تثبیت را انجام داد همانطور که در کتاب دوم جمهوری اشاره می کند که کارگرها فقط برای انجام کارهای خود زمان داشتند).

۱۲

برای لاکلائو آنچه که ما در اجتماع ایده آل افلاطون می بینیم تصویری از پایان سیاست ورزی از طریق بی کنشی (خستگی بودن) فضاست. این فهم مشخصی از فضاست، حالتی غایی از فضا مندی، انکار تنوع فضایی (و زمانی). من فکر می کنم لاکلائو به درستی این را متوجه شده است که در اینجا فضا مندی برای تثبیت و ظرف به کار گرفته شده است اما این به معنای آن نیست که این به کارگیری باید به عنوان یک خصیصه یکه از فضا و فضا مندی عمومیت یابد. فضا می تواند به عنوان ابزار کنترل، حکمرانی متعالی یا سلطه باشد و افلاطون در اجتماع ایده آل منظم و ماندگار خود به دنبال حذف خلق الساعگی و شروع های نو از طریق فضا مندی مطلق بود. اما این موضوع را تحمیل نمی کند که فضا به طور ذاتی مانع خلق الساعگی و شروع های نو می شود - برای آرنت دقیقاً خود فضا بود که امکان خلق الساعگی و شروع های نو را فراهم می کرد. او همانند رانسیر منتقد آرمانشهرها بود، چراکه،

همانطور که کانوان (Canovan) (۱۹۹۸, p. xviii) می‌گوید، غیاب "میدانی برای خلق/آفرینش و [غیاب] فضای تکثر/تنوع" در آنها [آرمانشهرها]، مساویست با غیاب هر امکانی برای شروع‌های نو؛ که این برای آرنت به معنای پایان سیاست است.

آرنت می‌نویسد، «سیاست‌ورزی بر اساس واقعیت تکثر انسان است» (۲۰۰۵, p. ۹۳). نزد آرنت تکثر نوعی تکثر فضا ساز است که به‌عنوان یک رابطه سیاسی فهم می‌شود نه یک موضوع عددی یا هستی‌شناختی. طبق صحبت‌های آرنت از زمان افلاطون، تفکر غربی سیاسی این تکثر و متمایزبودگی بشر را نادیده گرفته است. هر فردی به‌طور برابر قادر به شروع‌های نو است زمانی که در آزادی کنش می‌کند - در واقع کنش باید آزاد باشد در غیر اینصورت کنش نخواهد بود - و «چیزی را به حرکت در می‌آورد» (Arendt, ۱۹۹۸, p. ۱۷۷)، شروعی نو. این عنصر گسیخته در سیاست‌ورزی آرنت است.

برای آرنت کنش سیاسی یکسره تجلی و میانجی آزادی است: ما در کنش با دیگران است که آزادی‌مان را نشان می‌دهیم و نسبت به آن آگاه می‌شویم. در خلق چنین «قلمرو کنش‌گری و صحبت کردن» است که دامنه سیاسی را خلق می‌کنیم (Arendt, ۲۰۰۶, p. ۲۲۰). نامی که آرنت به این دامنه سیاسی می‌دهد «فضای پیدایی» [Space of Appearance] است. این فضایی است که «من برای دیگران پیدا می‌شوم همانطور که دیگران به من» (Arendt, ۱۹۹۸, p. ۱۹۸). فرد سوژه کنش‌گر - متمایزشدگی یکه فرد - از طریق بحث و کنش در یک فضای پیدایی، به دیگران نشان داده می‌شود - زمانی که به عبارت

دیگر در حضور دیگران کنش می‌کنیم. برای آرنت این تکتک «وضعیت ضروری برای آن فضای پیدایی است که قلمرو عمومی است» (Arendt, ۱۹۹۸, p.۲۲۰).

بنابراین فضا در مفهوم‌پردازی سیاست آرنت کارکردی دوگانه دارد: فضا عرصه‌ای را ایجاد می‌کند که مسایل دغدغه عمومی بروز می‌یابند و مورد بحث قرار می‌گیرند و همچنین جایی که افراد در حضور دیگری کنش می‌کنند. پس فضا این افراد را در رابطه‌ای سیاسی قرار می‌دهد: «این فضای میان آنهاست که آن‌ها را باهم متحد می‌کند نه کیفیتی درون هر کدام از آن‌ها» (Canovan, ۱۹۸۵, p. ۶۳۴). دستاوردی که فضاوندی برای آرنت به همراه دارد این است که مرحله‌ای برای بروز دادن خود، در تمایز خودش و در ارتباط با دیگری، ایجاد می‌کند. این به معنی چیزی فراتر از مشاهدات کانون است: این فضاوندی همزمان مرتبط و منفصل می‌کند - مرتبط چون افراد را بایکدیگر در این فضای مشترک گرد هم می‌آورد که آرنت آن‌ها را «فضای پیدایی» می‌نامد و منفصل چون در این فضاست که عمل و صحبت افراد «کس بودن» یکه آن‌ها را به‌عنوان کسی که از دیگران متمایز است بروز می‌دهد. در این فضا،

تکتک مسأله‌ای صرفاً عددی از تعدادی هویت مردم که در کره زمین یا در سرزمین جغرافیایی معینی زیست می‌کنند نیست. همچنین یک پرسش تجربی تنوع وسیعی از گروه‌هایی که آن‌ها به آن تعلق دارند (که به این معنی که مردم کیستند) نیست. یک رابطه سیاسی نه هستی‌شناختی، بر اساس ساخت متداوم جهان به‌عنوان یک فضای عمومی، تکتک روشی را برجسته می‌کند که در آن سوژه‌ها به‌عنوان اعضای اجتماعات سیاسی، به‌عنوان شهروند، در کنار یکدیگر هستند (Zerilli, ۲۰۰۵, p. ۱۹).

فضای پیدایی آرنت یک فضای زودگذر است که می‌تواند تا زمانی که ما به‌عنوان رابطه‌ای سیاسی تکثر داریم، بارها و بارها تشکیل شود. این فضا در حال شدن است در هر جایی که انسان‌ها با یکدیگر کنش و بحث می‌کنند و بنابراین قبل و جلوتر از تمام ساخت‌های رسمی قلمرو عمومی و فرم‌های مختلف دولت واقع می‌شوند... هر کجا که مردم دورهم جمع می‌شوند فضا به‌طور بالقوه، و فقط بالقوه، نه لزوماً و نه برای همیشه آن‌جاست (Arendt, ۱۹۹۸, p.۱۹۹).^[۷]

ما می‌توانیم زبان فضایی آرنت را به‌عنوان نشانه‌ای از حساسیت وی نسبت به محتمل بودن و منحصر به فرد بودن تفسیر کنیم. فضای پیدایی «همیشه فضایی بالقوه است که کنش‌پذیری آن در کنش‌ها و بحث‌های افرادی است که گرد هم آمده‌اند تا عهده‌دار چند پروژه مشترک شوند. این فضا شاید ناگهان قیام کند، نظیر آن‌چه که در انقلاب‌ها رخ می‌دهد، یا بسیار آرام فارغ از تلاش‌هایی برای تغییر بخشی از قوانین یا سیاست‌ها توسعه یابد» (Passerin d'Entreves, ۱۹۹۲, pp.۱۴۷-۱۴۸). تظاهرات علیه قانون‌گذاری ضد‌مهاجران و برای حقوق مهاجران در ایالات متحده، جنبش مهاجران بدون کاغذ [«بدون مدرک شناسایی»] در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، قیام‌های حومه‌نشین‌ها در فرانسه از مثال‌هایی در این خصوص است (اگرچه این موارد توسط دولتمردان به‌سختی به‌عنوان نمونه سیاسی دیده شدند) و بدون شک از مثال‌هایی دیگر آن‌چه که اخیراً شاهد آن بودیم: تظاهرات گسترده در تونس، مصر، یونان و اسپانیا.

برای آرنت، کنش سیاسی، فضا را می‌گشاید - فضای پیدایی - فضایی که افراد در یک آن به یکدیگر مرتبط و از هم منفصل می‌شوند و چیز جدید و غیرمنتظره‌ای را

به حرکت در می‌آورند. این فضا‌مندی تجلی محسوس (و شاید سمبولیک) آزادی سوژه کنش‌گر است. همچنین این فضا‌مندی میانجی‌ست که نظامی از روابط را مابین افراد و دامنه تجربه را برای افراد در تمایز و تکثرشان خلق می‌کند.

۴. درون/بیرون: لاکلائو و موفه

مارچارت (۲۰۰۷) بین دو طیف تفکر سیاسی تمایز قائل می‌شود: آرت‌گرایان و اشمیت‌گرایان. او معتقد است که آرت‌گرایان بر آن هم‌گراکننده کنش سیاسی اصرار می‌ورزند در حالی که اشمیت‌گرایان روی آن تجزیه‌کننده تأکید دارند. اولی به‌عنوان «همگراکننده» مشخص می‌شود چرا که تأکید آرت روی «کنش در جمع» یا «کنش‌گری بایکدیگر» است. به‌نظر می‌رسد فهم وی از تکثر برای حمایت از این کیفیت است، اگرچه باید اذعان شود که این تکثر تنها به معنای دلالت ضمنی بر گردهم آمدن مردم به‌عنوان یک امری جمعی نیست بلکه به‌عنوان عمل همگانی تکثر، همانطور که پیش‌تر بیان شد، به‌عنوان یک رابطه سیاسی است. از طرف دیگر، برای اشمیت رابطه سیاسی رابطه‌ای نزاع‌گونه و جدلی‌ست که یک جمع، در معنای یک هویت سیاسی، از طریق تفاوت تشکیل می‌شود که نسبت به آن [جمع] چیزی بیرونی و جدلی‌ست. بنابراین چیزی که در اینجا تأکید می‌شود یک خارج ساخته‌شونده، دشمن، است که در مقابل هویت سیاسی شکل‌یافته دوستان است. به همین دلیل است که مارچارت (Marchart) این مشخصه را «تجزیه‌کننده/جداکننده» می‌شناسد.

در اینجا می‌توان پارادایم‌های کانونی فضایی اشمیت، لاکلائو و موفه (و احتمالاً آگامبن) را مشاهده کرد: بیرون‌بودگی و محدودیت. این تصویر فضایی تمایز

دوست/دشمن اشمیت (۲۰۰۷) را که موفه در کار فردی خودش دنبال می‌کند، برای ما آشکار می‌سازد:

من مفهوم «خارج ساخت‌یابنده» [constitutive outside] را بسیار کاربردی می‌دانم [...] زیرا این مفهوم چیزی را که مسأله شکل‌گیری هویت است آشکار می‌سازد... هنگامی که ما درک می‌کنیم که هر هویتی نسبی است و تصریح یک تفاوت پیش‌شرط چیز «دیگر» است که «بیرون» خود را شکل می‌دهد. من فکر می‌کنم ما در وضعیت بهتری برای فهم نقطه‌نظر اشمیت درباره امکان همیشه حاضر نزاع‌جویی هستیم و همچنین بهتر می‌توانیم ببینیم که چگونه یک رابطه اجتماعی می‌تواند زمینه پرورش مجادله و منازعه باشد (Mouffe, ۲۰۰۵, p.۱۵).

اما مرزبندی دو ساحت شکل‌گیری منازعه‌جویانه هویت‌ها، یگانه نقش فضا نیست که در کارهای لاکلائو و موفه بازی می‌کند. در کارهای این دو، فضامندی به‌طور کاربردی در دو روش متفاوت فهم می‌شود: به‌عنوان حوزه‌ای از جامعیت‌سازی و به‌عنوان عنصر شکل‌یابی هویت. اگرچه هر دو متکی بر پارادایم فضایی بیرون‌بودگی به‌عنوان عنصر شکل‌یابی هویت است.

بنا به نظریات لاکلائو و موفه (۱۹۸۵) «فضاهای سیاسی»، «بنیان نزاع‌جویی‌ها» را شکل می‌دهند (p.۱۳۱) که عصاره سیاست‌ورزی برای آنهاست. اگرچه مفهوم آن‌ها از فضای سیاسی تنها به یک وجود یا شکل اجتماعی داده‌شده، ارجاع نمی‌دهد. این [فضا] فضایی به‌طور نسبی تعریف‌شده - بنا به گفته خودشان «بخیه‌زده»- است که توسط نوعی عمل‌های چندگانه شکل می‌گیرد که ممکن

نیست که آن‌ها را با یک ارجاع ساده به شکل اجتماعی هويت‌مند تجربي از معنا تهی کرد. بسته‌بودن نسبی این فضا برای ساخت آنتاگونیسم ضروری است زیرا بر اساس ایده، تعیین حدود در کلیتی (درک‌شده) است. فضای سیاسی لاکلائو و موفه - بنا به گفته آن‌ها پایه آنتاگونیسم‌ها- چیزی‌ست که به‌طور هم‌زمان مفهوم کلیت و در این کلیت یک درونیت را در اختیار می‌گذارد که می‌تواند به دو اردوگاه آنتاگونیستی تقسیم شود.

بدیهی‌ست که مفهوم فضای سیاسی به فضای فیزیکی ارجاع نمی‌دهد (هرچند که ممکن است نشانگانی فیزیکی داشته باشد). برای مثال «فضای سیاسی مبارزه فمینیستی در مجموعه‌ای از شیوه‌ها و گفتمان‌هایی شکل می‌یابد که فرم‌های مختلفی از وابستگی زنان را ایجاد می‌کند» (p. ۱۳۲؛ تأکیدها اضافه شده است). مشابه آن، مبارزات ضدنژادپرستانه فضای سیاس‌شان را در مجموعه‌ای از شیوه‌ها و گفتمان‌هایی شکل می‌دهند که تبعیض نژادی را ایجاد و حفظ می‌کند. بنابراین فضا به ابزار مفهومی برای تصور یک کلیت، یک مجموعه (از شیوه‌ها، گفتمان‌ها، نهادها) تبدیل شده است که می‌تواند مبنای تقسیم اردوگاه‌های آنتاگونیستیک (به یاد بیاورید که این دو نظریه‌پرداز چگونه فضاهای سیاسی را به‌عنوان اساس آنتاگونیسم‌ها تعریف کرده‌اند) باشد. همچنین این [فضای سیاسی] دامنه‌ای را تعریف می‌کند که در آن ابژه‌ها یا مقاصد خود را شکل می‌دهند نه صرفاً بر یک مدلول تجربي از پیش‌داده‌شده تمرکز کنند. بنابراین این خیلی مهم است که این فضای مبارزه سیاسی با درنظر گرفتن تکثر فرآیندهایی تصور شود که عواقب نامطلوب را در برابر چیزی که مبارزه را هدایت می‌کند (فرمانبرداری زنان، تبعیض نژادی و غیره)، تولید می‌کند. همچنین به همین ترتیب فضا نقش مهمی در گسست

ابژه مبارزه سیاسی (یا آنتاگونیسم یا «دشمن»، p.۱۳۲) از مصادیق تجربی نظیر «مرد» یا «مردم سفید»، با توجه به مثال‌های فوق، بازی می‌کند.

بنابراین فضا هم در تعریف قلمرو مبارزه (از طریق بسته‌بودن) و هم در «جامعیت‌بخشی» مبارزه سیاسی از طریق گسست ابژه مبارزه - «دشمن» وی - از مصادیق تجربی ساده و اتصال آن به گفتمان‌ها، شیوه‌ها و نهادهای متکثر نقش نسبتاً متناقضی بازی می‌کند. توجه داشته باشید که جامعیت‌بخشی در اینجا درباره ساختن چیزی هنجاری در فضا و زمان نیست بلکه درباره تعریف ابژه‌های مبارزه سیاسی در شرایط گسترده‌تر و فرآیند‌محور به جای اختصاص ساده تجربه‌ای از پیش داده‌شده به آن‌هاست. بنابراین اردوگاه‌های آنتاگونیستی لاکلائو و موفه پیرامون دوگانه‌های تجربی (زنان در مقابل مردان، سیاه در مقابل سفید، همجنس‌گراها در مقابل دگرجنس‌گراها) تشکیل نمی‌شوند بلکه در مجموعه‌ای از گفتمان‌ها، شیوه‌ها و نهادها شکل می‌گیرند. در اینجا فضا نقش کاربردی دارد تازمانی که یک بیرونی را بازنمایی یا تعریف می‌کند - بیرون در برابر چیزی که یک هویت سیاسی می‌تواند تشکیل شود (لایه «گسست‌کننده» امر سیاسی مارچارت). [فضا] کارکردی جامعیت‌بخش را از طریق تعریف دامنه گفتمانی مسئله‌مندی بازی می‌کند.

برای لاکلائو و موفه، همانند بسیاری از نظریه‌پردازان امر سیاسی، خلق هویت‌های سیاسی امری بنیادی‌ست. این موضوع بخش مهمی از تلاش آن‌ها برای درک سیاست در ادبیات غیرذات‌گرایی است که استدلال می‌کنند که هویت‌های سیاسی به‌طور ممکن خاص شکل می‌گیرند به‌جای اینکه به‌طور پیشینی داده شوند.

سرحدات و طردشدن‌های تشکیل‌شده، هویت را (که در برابر چیزی که طرد شده یا بیرونی شده است تعریف می‌شود) شکل می‌دهد که اساس سیاست‌ورزی است. اگرچه این حالتی از تفکر سیاسی بر اساس تصور فضایی محدود درون/بیرون، مشمولیت/طردشدگی است به‌جای فضا به‌عنوان قلمرو هم‌بودی و تکثر - یا همان چیزی که مسی آن‌را «قلمرو تکثر در کنار هم موجود» می‌نامد (۱۹۹۹، p.۲۸۱). این به این دلیل است که در این حالت از تفکر دیگر جایی برای فرم‌های سیاست‌ورزی بر اساس همبستگی و همکاری وجود ندارد (برای مثال نگاه کنید به Featherstone, ۲۰۰۸ برای نقد و روش‌های بدیل مفهوم‌پردازی ساختن هویت سیاسی).

از نظر من این تصور فضایی از بیرونیت و سرحدات برای نسبت‌های پیچیده‌تری که توسط دوگانه‌های ساده بیرون/درون فهم می‌شود نابسند است. نقدی ساده در برابر مفهوم‌پردازی لاکلائو از هژمونی توسط ویدر (Widder) ارائه شده است: «تئوری هژمونی در فهم فضا به‌عنوان یک میانجی همگن، یک عرصه گسترده‌ای که توسط هویت‌ها و تفاوت‌هایی تشکیل می‌شود که مبارزه مکان‌های مجزا را به مجرد آن برمی‌دارد و بالعکس، بسیار خوب عمل می‌کند. نظریه برای فضا به‌مثابه یک تکثر در نسبت با فضای هژمونیک که تنها یک انتزاع و تصویری مسطح از عمقی بسیار ژرف‌تر است، کمتر مناسب به نظر می‌رسد» (Widder, ۲۰۰۰, p.۱۱۸).^[۸]

۵. گشودن فضاهای جدید: رانسیر

ما همچنین ایده «بیرونیت» را در مفهوم‌پردازی رانسیر از سیاست پیدا کردیم؛ نه برای شکل‌گیری هویت‌های سیاسی آنتاگونیستیکی بلکه برای تمایز میان سیاست‌ورزی شایسته و اقدامات دولتی. رانسیر بر «بیرونیت رادیکال» مفهوم سیاست تا [همین بیرونیت] در مفهوم پلیس تأکید می‌کند. اگرچه به معنی این نیست که این دو به دو دامنه متفاوت تجربه تعلق دارند بلکه همان‌طور که خواهیم دید [این دو] در هم آمیخته‌اند.

«پلیس» واژه‌ای است که رانسیر برای نظم دولتی به کار می‌گیرد. پلیس بر اساس اصول توزیع به‌جای سرکوب، رژیم‌های محسوسی (آنچه که دیدنی، شنیدنی، گفتنی، فکرکردنی و غیره است، چیزی که معنادار است و نیست) را برقرار می‌کند که همزمان سمبولیک و مادی است. نامی که وی به این رژیم می‌دهد «تقسیم‌بندی امر محسوس» [le partage de sensible] است که اشاره دارد به «برش‌های معینی از فضا و زمان که عمل‌ها و فرم‌های قابل رؤیت و الگوهای قابل فهم را به هم پیوند می‌زند» (۲۰۰۹، ۳۱). رانسیر کلمه «partage»، با ماهیتی تقریباً متضاد - «partage» هم به معنی «تقسیم کردن» و هم به معنی «اشتراک‌گذاری» است - را عمداً به کار می‌برد تا به چیزی ارجاع دهد که در اجتماع (در معنای گسترده آن) هم به اشتراک گذاشته و عمومی می‌شود و هم جدا و طرد می‌شود، نظیر جدایی امر قابل مشاهده و نامرئی، ممکن و ناممکن، بحث و سروصدا. برای رانسیر چنین تقسیم‌بندی اثر پلیسی دارد: «فوکو در متن

همگان و تکنیکی‌ها، پلیس را به‌عنوان یک ابزار نهادی [وضعیتی] در نظر می‌گیرد که از کنترل قدرت بر زندگی و بدن‌ها بهره می‌برد. در کار من پلیس به نهادی از قدرت اشاره نمی‌کند بلکه به اصل تقسیم‌بندی امر محسوس اشاره دارد که در آن استراتژی‌ها و تکنیک‌های قدرت می‌تواند تعریف شود» (۲۰۰۰).

اگرچه این تعریف از پلیس پرسش‌های بسیاری را به ذهن متبادر می‌کند چرا که این تعریف پلیس را به قدرت مسلطی شبیه می‌کند که به‌طور خستگی‌ناپذیری زیست ما را نظم می‌بخشد. اما رانسیر بادقت گوشزد می‌کند که تعارض پلیس/سیاست تمامی طیف روابط انسانی را پوشش نمی‌دهد. برای او این تعارض دو «حالت سمبل‌سازی» از چیزی را که مشترک در اجتماع است، بازنمایی می‌کند و این زمانی تأثیرگذار است که تعریف آنچه مشترک است و آنچه معمولاً به حواس ارایه داده می‌شود منجر به سلطه می‌شود یا به آن مشروعیت می‌بخشد. برای مثال اقدامات اخیر دولت فرانسه در مورد اخراج مهاجران را در نظر بگیرید: اقدام متعصبانه پلیس برای تخریب چادرها و فرستادن آن‌ها به هواپیما. اما این بخشی از اقدام «پلیس» وسیع‌تر است که با اعلام «جنگ ملی» رییس‌جمهور سارکوزی علیه بزهکاری (به‌ویژه در خصوص خارجی‌ها و مهاجران، آنطور که وی تأکید می‌کند) شروع شده است و با بیانیه‌های تقریباً روزانه رسمی از آمارهای (گمراه‌کننده) تخلف توسط مهاجران تا تعداد چادرهای «غیرقانونی» تخریب‌شده، از تعداد مهاجران اخراج‌شده تا قوانین جدید برای تسهیل اخراج آن‌ها و در نتیجه

^۱ منظور Foucault, M (۲۰۰۰) "Omnes et Singulatim: Toward a Critique of Political Reason", in James D. Faubion (ed.) The Essential Works: Power, New York, New Press است.

مبارزه با «مهاجرت غیرقانونی» ادامه می‌یابد (اگرچه مهاجرانی که اکنون به رومانی و بلغارستان فرستاده شدند شهروندان اتحادیه اروپا هستند).

بنابراین پلیس واژه میان‌بری برای سلطه به‌طور کلی یا سلطه تام (یعنی توتالیتراسم) نیست. [پلیس] فرمی از نمادسازی - با ظهوری مادی - است که نظم‌های زمان و فضا، سلسله‌مراتب مکان‌ها را بنیان می‌نهد و از این طریق فرم‌های سلطه را نهادینه می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. سیاست، بازپیکربندی این دست نظم‌های نمادسازی و فرم‌های سلطه است. بنابراین در هر نظم داده‌شده‌ای امکانی مستمر وجود دارد. [سیاست] در فضای خاص از خودش وجود ندارد (انجمن‌ها، احزاب سیاسی، پارلمان، قوانین، نهادها، قوانین اساسی - اگرچه این فضاها ممکن است به فضاهایی برای سوژگی سیاسی تبدیل شود)، اما فضاهای جدلی را از درون مکان‌های نظام‌مند پلیس می‌سازد. سیاست به‌عنوان امری جدلی بر وضعیت‌های داده‌شده پلیس وجود دارد. وضعیت داده‌شده یک موقعیت، از منظر سیاست، هرگز، هدف نیستند بلکه جدلی هستند: « امر جدلی هم با اهدافی که دیده‌می‌شوند و در یک وضعیت در نظر گرفته می‌شوند، درگیر می‌شود و هم با سوژه‌هایی که تمایل دارند آن اهداف را تصاحب کنند تا درباره آن‌ها صحبت کنند، استدلال درباره آن‌ها را بسازد و درباره آن‌ها کنش کند» (Ranciere, ۲۰۰۹b, p.۱۹۳).

بنابراین چیزی که زمینه مفهوم سیاست رانسیر است الزامی به احتمال مطلق هر نظم برقرارشده است. این همراه است با الزامی به فهم برابری به‌مثابه امری بدیهی که در حقیقت برابری هر کسی با هر کسی است و [این موضوع] باید به‌عنوان یک فرض

گرفته شود و دائماً توسط گشایش صحنه‌های تظاهرات و بیانیه‌ها محقق شود. این موضوع در مفهوم‌پردازی فضایی متمایزی از سیاست منتج می‌شود:

«در پایان، هر چیزی در سیاست به توزیع فضاها تبدیل می‌شود. این مکان‌ها چیستند؟ چطور کار می‌کنند؟ چرا آن‌ها آنجا هستند؟ چه کسی می‌تواند آن‌ها را اشغال کند؟ برای من کنش سیاسی همیشه بر روی امر اجتماعی به‌مثابه توزیع نزاع‌گونه مکان‌ها و نقش‌هاست. [کنش سیاسی] همواره درگیر دانستن این است که چه کسی واجد شرایطی است که بگوید یک مکان به‌خصوص چیست و چه کاری در آن انجام می‌شود» (Renciere, ۲۰۰۳, p.۲۰۱).

دغدغه سیاسی اصلی رانسیر «مقاومت نسبت به [هویت] ازپیش‌داده‌بودگی مکان است» (Dikec, ۲۰۰۷, p.۱۷). این مکان‌ها، که ممکن است همزمان سمبولیک و مادی باشند، یا فرمی از تثبیت اجتماعی (برای مثال هویتی که به یک فرد یا گروه تحمیل می‌شود که از نوع پیشه، ویژگی اجتماعی، قومیت و امثالهم نشأت می‌گیرد) را تعیین می‌کنند یا نظام‌دادن‌های فضا را یا حتی روش‌های تعیین‌شده فکر کردن را که [این‌ها] محدودیت‌هایی میان امر ممکن و ناممکن را تعریف می‌کنند. سیاست درباره به چالش کشیدن این محدودیت‌ها، نظم‌بخشی‌ها و تثبیت‌ها از طریق گشایش فضاها برای تحقق برابری است. [سیاست] درباره دگرگون کردن فضایی ازپیش‌داده‌شده به فضایی است برای تحقق و قانونی کردن برابری.

ذکر این نکته مهم است که برابری در خودش سیاسی نیست؛ چیزی که اینجا برای ما قابل توجه است قانونی کردن برابری توسط ساختن فضای مجادله‌ای است. به این

ترتیب، سیاست رانسیر به معنی فرم معینی از شورش است: «فعالیت سیاسی هر چیزی است که یک بدن را از مکانی که به آن اختصاص داده شده انتقال می‌دهد یا عملکرد یک مکان را تغییر می‌دهد. این فعالیت چیزی را که قرار نبود دیده شود قابل رؤیت می‌کند و گفتمانی را که تنها جایی برای وزوز کردن بود قابل شنیدن می‌کند؛ این فعالیت به‌عنوان گفتمانی که روزی تنها به‌عنوان وزوز کردن شنیده می‌شد را قابل فهم می‌کند» (Renciere, ۱۹۹۹, p.۳۰). بنابراین سیاست از طریق گشایش فضاهای تحقق و قانونی کردن برابری، نظم برقرار شده چیزها را به پرسش و چالش می‌کشد، در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند، آن‌ها را مختل می‌کند. این شیوه‌ای است که رانسیر به‌واسطه آن، خاص بودگی سیاست را تعریف می‌کند تا از بن‌بست «همه‌چیز سیاسی‌ست» تبری جوید؛ سیاست در روابط اجتماعی، ذاتی نیست اما بستگی به عملی کردن برابری در فضا و زمان دارد.

در اینجا ما می‌توانیم مثال جنبش مهاجران غیرقانونی بدون مدرک شناسایی در فرانسه را در اواسط دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان یک مثال شفاف بیان کنیم. این مهاجران به‌واسطه امتناع از قبول «رژیم نامرئی بودن اجباری» (Beltran, ۲۰۰۹, p. ۵۹۹) که به آن‌ها تحمیل می‌شد، برابری خود را در فضاهای شهری (تظاهرات، تصرف کردن، گروه‌های بحث و گفتگو) در یک بستری که منکر این وضعیت برای آن‌ها بود، بروز دادند. این یک گسست و ترک فضایی تولید شده در نظم برقرار شده‌ای بود که وجود این افراد را انکار می‌کرد. با به‌راه‌انداختن یک فضای سیاست‌ورزی، این مهاجران بدون مدرک، خودشان را به‌عنوان سوژه‌های سیاسی در «نظم پلیس» تحمیل کردند (برای مطالعه بیشتر بر روی جنبش مهاجران بدون مدرک نگاه کنید به Cisse, ۲۰۰۷; Nicholls, ۲۰۱۱)؛ برای مطالعه

مهاجران بدون مدرک به عنوان سوژه‌های سیاسی نگاه کنید به Dikec, ۲۰۱۲; (Schaap, ۲۰۱۱).

پارادایم‌های فضایی اصلی رانسیر توزیع، تقسیم‌بندی، بازیگری‌بندی به عنوان اختلال است (اگرچه نه هر اختلالی معنای سیاست می‌دهد، مثلاً کودتای نظامی؛ بلکه این اختلال باید برابری خواه باشد). برای رانسیر فضامندی یک کارکرد واحد ندارد: این [فضامندی] برای هم پلیس و هم سیاست موضوعی قانونی‌ست. برای پلیس قانونی‌ست به عنوان این که تقسیم‌بندی برای برقرارسازی نظم سلسله‌مراتبی حیاتی‌ست و برای سیاست حیاتی‌ست چون از طریق باز کردن فضاهاى جدید است که این نظم‌ها مختل می‌شوند. برای رانسیر سیاست فضا می‌گشاید.

جمع‌بندی

در اولین شماره مجله *Espaces et societes*، لوفور (۱۹۷۷، ص. ۳۴۵) نوشت: «من تکرار می‌کنم که سیاست فضا وجود دارد چون فضا سیاسی‌ست». در صورت‌بندی اصلی او یک جناس وجود داشت (*parce que l'espace est politique*): برای لوفور سیاست فضا وجود داشت نه تنها به این دلیل که «فضا سیاسی‌ست» (*l'espace est politique*)، بلکه در واقع «فضا امر سیاسی است» (*l'espace est politique*). این یکی از راه‌های فهم ارتباط میان فضا و سیاست است از طریق برابر کردن فضا با سیاست، در حقیقت سیاست از ماهیت نزاع‌گونه و مناقشه‌برانگیز فضا ناشی می‌شود. به نظر می‌رسد که نقد استفاده از فضا به عنوان صرفاً استعاری، از این دغدغه طبیعت‌تنش‌زای فضا - به عنوان تولیدی از روابط اجتماعی - نشأت می‌گیرد که زمانی که فضا به صورت

تمثیلی استفاده می‌شود، مسدود می‌شود. فضا نزاع‌گونه است و به‌عنوان تولیدی از فرآیندها و پویایی‌های چندگانه با جلوه‌های مادی با مجادله و نزاع اشباع می‌شود. من نمی‌خواهم اهمیت سیاسی ماهیت نزاع‌گونه فضا را انکار کنم و با گاربر (۲۰۰۰) موافق هستم که مردم با توجه به شرایط مادی فضاهایشان کنش می‌کنند (برای مثال شورش‌های حومه‌ها، جنبش‌های حقوق مهاجران) و به دنبال توزیع‌ها یا سازماندهی‌های بدیل هستند. همچنین آن‌ها در فضای فیزیکی کنش می‌کنند و فضاها را می‌سازند، هم [فضاهای] توپوگرافیک و هم [فضاهای] مفهومی (برای مثال فضاهای گفتگومانی یا نهادی). این‌ها نمونه‌هایی از چیزی‌ست که من آن را «فضا به‌مثابه حالتی از تفکر سیاسی» می‌نامم که به‌نظر من نه‌تنها برای متفکران سیاست مهم است بلکه برای کنشگران سیاست‌ورز نیز حایز اهمیت است (برای مثال همان‌طور که لیتنر و دیگران، ۲۰۰۸ در یافته‌های خود درباره عمل‌های سیاست‌منازعه‌جویانه نشان دادند).

اما اگرچه تأثیرات مادی و ماهیت مادی فضا و روابط فضایی از اهمیت بالایی برخوردار است، اما به‌نظر من این اهمیت دارد که تأکید شود، فضا نه به‌صورت ذاتی و نه به‌شکل یکنواختی «سیاسی» است. هیچ‌یک از تئوری‌های سیاسی که در بالا توضیح دادم فضا را با سیاست برابر نمی‌گیرند اما فضا نقش مهمی در مفهوم‌سازی آن‌ها برای سیاست دارد که نشان می‌دهد که چه چیزی را می‌توان از تفکر فضایی به‌دست آورد - دیدن ارتباط و بی‌ارتباطی که نمی‌تواند همیشه از نظر عقلانی از داده‌ها استنباط کرد، دیدن چیزی جدید، تولید روابط و گشودگی‌های جدید. این موضوع با یک مثال شاید روشن‌تر شود. مثلاً به بازی پازل جیگسو و پازل موزاییک - دو حالت و شکل متفاوت از فضا مندی - فکر کنید. در اولی

قطعات از طریق حرکت دادن به صورت فیزیکی که تنها به یک صورت در جای خود قرار می‌گیرند فضامند می‌شوند. در این حالت فضامندی وجود دارد اما تنوع فضایی وجود ندارد. تنها یک راه عقلانی و از پیش تعیین شده از فرم فضایی داده شده برای کنارهم نشینی قطعات وجود دارد. اما در پازل موزاییکی این امکان وجود دارد که به تنوعی از فضامندی بدون حتی حرکت دادن قطعات فکر کرد. قطعات جداگانه در یک موزاییک است اما خروجی نهایی که فرم فضایی را تعریف می‌کند چیزی از پیش داده شده نیست. بر مبنای خروجی که من تصور می‌کنم، قطعات مختلفی به یکدیگر ارتباط دارند و هر بار فرم‌های فضایی مختلفی را تولید می‌کنند. من می‌توانم راه‌های مختلفی از قرارگیری قطعات در پازل موزاییکی را تصور کنم که ارتباطات جدیدی را برقرار می‌کنند و فرم‌های جدیدی را خلق می‌کنند (کمی شبیه فرم‌هایی که ابرها می‌سازند اما بیشتر بر اساس ارتباطات برقرار شده). در این مورد فضامندی وجود دارد و همچنین تنوع فضایی حتی اگر قطعات موزاییک به صورت فیزیکی حرکت نکنند. تفکر فضایی دقیقاً درباره امکان ساختن چنین تنوع فضایی است - برقراری روابط جدید، نشان دادن ارتباطات جدید، تصور فرم‌های متفاوت، فضا باز کردن برای فرم یا الگوی دیگری تا فضامند شود. اگرچه ما به محض این که اعتقاد پیدا می‌کنیم که سیاست ذاتی فضا وجود دارد و این که فضا به صورت ذاتی و یکنواختی سیاسی است دوباره به وضعیت پازل جیگسو بازمی‌گردیم. و تفکر فضایی، طبق تعریفی که داده شد، پیامدهای سیاسی مهمی دارد. همان‌طور که زریلی (۲۰۰۵، ص. ۵۹) می‌نویسد «امکان اختلال و تغییر سیستم بازنمایی که در آن ما درباره پرسش درست یا غلط تصمیم می‌گیریم، شامل قوای ذهنی بیان یا جای‌گیری است، یعنی ظرفیت خلق

حالاتها و اشکالی که در تجربه محسوس یا در نظم مفاهیم از پیش داده شده نیستند».

آنچه آرنت، رانسیر، موفه باهم اشتراک دارند پافشاری بر فرآیندهای سیاسی در قالب گشودگی هاست و به همین دلیل است که من به سیاست آنها به عنوان امری شکاف دهنده و گشایش دهنده ارجاع می‌دهم. چیزی که این مفهوم‌سازی را جان می‌دهد فضا به عنوان یک پسونند یا به عنوان یک ظرف غیر قابل تغییر نیست؛ چنین فهمی از فضا می‌تواند در الگویی از سیاست جای گیرد که صرفاً سیاست را در چارچوبی از ساختارهای نهادی مستقر (که هم شامل دولت است و هم مؤسساتی که توسط قانون پیکربندی می‌شوند و امثالهم) هدایت می‌کند. اگرچه این دقیقاً همان چیزی است که این متفکران به عنوان تقلیل امر سیاسی به سیاست (یا حتی به «پلیس» در تفکر رانسیر که همان نظم برقرار شده حکمرانی است) آن را نقد می‌کنند. آنچه که مفهوم‌سازی آنها را می‌رساند، فهم فضا به عنوان اثر روابط است، به گونه‌ای که فضاهای سیاسی جدیدی دائماً باز شوند؛ یعنی فضاهای جدید از کنش‌ها، روابط، عملکردها و امثالهم خلق شود، به جای «سیاست هدایت شده» در فضاهای داده شده نهادها.

با این حال با وجود این تأکید کلی بر گشایش‌ها که متأثر از فهمی از فضا به عنوان اثر روابط است، همه آنها پارادایم‌های فضایی متفاوتی دارند؛ مفهوم‌پردازی‌های آنها بر کیفیت‌های متفاوتی از فضا تأکید دارند - یا مفروض شده‌اند. برای آرنت به دلیل رویکرد پدیدارشناسانه‌اش فضا مهم است، جایی که شکل‌گیری فضاهای حضور برای کنش‌گران تا یکدیگر را ببینند و دیده شوند بعد ضروری هر فرم

جمعی از زندگی‌ست (Hinchman and Hinchman, ۱۹۸۴). آنچه در اینجا مورد تأکید است این است که فضا به‌عنوان دامنه‌ای از تجربیات است. این فضا به‌عنوان یک وجود مستقل از پیش‌داده‌شده وجود ندارد بلکه محصول روابط است. برای آرت، عنصر کلی در سیاست ظرفیت مشترک برای کنش است. کنش سیاسی، فضا را می‌گشاید - فضای مواجهه که همزمان افراد را به هم مرتبط و از هم جدا می‌کند، جایی که خود متمایزبودگی اوست که هم برای خودش و هم برای دیگران آشکار می‌شود. چیزی که آن را «معجزه» می‌خواند: یک شروع جدید گسسته یا شکافته.

برای لاکلائو و موفه فضا، همانند آرت، به‌عنوان دامنه‌ای از تجربیات قابل توجه است اما در مسیری متفاوت. برای آن‌ها، نزاع‌گونگی، جوهر سیاست‌ورزی‌ست. فضامندی، اردوگاه‌های نزاع‌گونه را معین می‌کند، هویت‌های سیاسی از طریق این علامت‌گذاری‌ها ساخته می‌شوند. در اینجا ما می‌توانیم به فضا به‌عنوان محصولی از مرزهای متنوع که عمل‌ها را می‌سازد و یک فرد می‌تواند خودش را از طریق یا در ارتباط با آن هویت‌مند کند فکر کنیم. مرزهای تلفیق‌شده ممکن است انضمامی یا سمبولیک، سخت یا متخلخل باشد اما با این وجود دامنه‌ای نسبتاً پایدار از تجربه فردی یا جمعی را ایجاد می‌کنند و امکان شکل‌گیری هویت‌ها را از طریق جدایی یا ارتباط فراهم می‌کنند.

در نظر رانسیر فضا از رویکرد زیباشناختی اهمیت دارد و آنچه که در مفهوم‌سازی وی مورد تأکید است فضا به‌عنوان جلوه محسوس چیزهاست. سیاست رانسیر در رابطه با این است که چگونه رژیم‌های حکمران، نظم خاصی از فضا و زمان را

صُلب می‌کنند و چگونه این تصلب‌بخشی فرم‌های نابرابری را ایجاد می‌کند. سیاست درون چنین نظم‌هایی از طریق مختل کردن آن‌ها اتفاق می‌افتد. برای رانسیر عنصر کلی در سیاست، اصل برابری‌ست، مصادیق چیزی که فضا را می‌گشاید؛ در حقیقت سیاست به معنای ایجاد فضاهایی‌ست که یک «غلط» ارجاع داده می‌شود و برابری نشان داده می‌شود؛ به عبارت دیگر، بازیگریندی توزیع امر محسوس از طریق ایجاد برابری، دنبال کردن توزیعی جدید که برابری را انکار نمی‌کند.

از این تحلیل‌ها سه مشاهده کلی می‌توان برداشت کرد: اول، تنوعی از فضا‌مندی در این فهم‌ها از سیاست وجود دارد که از فضا به عنوان چیزی تصنعی یا به منظور راحتی استفاده نمی‌شود بلکه در این نظریه‌ها نقش مفهومی مؤثری دارد. هر کدام از این متفکران در مفهوم‌پردازی‌های خود از سیاست به ویژگی‌های مختلف فضا یا حالت‌های مختلف فضا‌مندی اشاره می‌کنند. اما بدیهی‌ست که آن‌ها نه درباره طبیعت فضا می‌نویسند (هرچند درک خاصی از آن در این تئوری‌ها دلالت دارد) و نه درباره تجربه فضایی. در این کارها فضا حالتی از تفکر سیاسی‌ست؛ به همین دلیل است که فضا نقش اصلی را در این تفکرها بازی می‌کند. شناختن این موضوع به جای نادیده گرفتن آن‌ها از طریق اینکه آن‌ها فضا را به صورت استعاره یا برای آسانی در «بحث کردن» به کار می‌برند، می‌تواند منابع جالبی را برای جغرافی‌دانان علاقمند به حوزه سیاست و فضا فراهم کند.

دوم، در معنای یک‌دستی، فضا «سیاسی» نیست و به همان اندازه که درباره گشایش سیاست است درباره مهار آن هم هست؛ به همان اندازه که درباره

گشایش است درباره بسته شدن هم هست؛ به همان اندازه که فلج کننده است، دولتی (تنظیم کننده) هم هست. نظام های حکمرانی و تسلط نظم های فضا (و زمان) را تحمیل یا تحکیم می کنند. فضا سیاسی ست به این معنی که یک رابطه خاص با نظم چیزها، به عنوان یک میانجی، تولید می کند، فضا تقسیم بندی نظم برقرار شده را بروز می دهد و همچنین دامنه ای از تجربه برای ساخت مندی هویت های سیاسی را فراهم می کند.

مشاهده سوم مربوط به تغییر است. برای اینکه فضا ورودی سیاسی داشته باشد باید به نوعی با تغییر در نظم برقرار شده چیزها همراه باشد و منجر به توزیع، روابط، ارتباطات و انفصالات جدید شود (که به تدریج می تواند منجر به تغییری به سمت بهتر یا بدتر شدن شود). تفسیرهای متفاوت از اهمیت سیاسی فضا اغلب از این ناشی می شود که چگونه این تغییر به وقوع می پیوندد. برای مثال برای لاکلاو این [تغییر] از فضا نخواهد آمد چرا که وی سیاست را با تغییر شناسایی می کند و تغییر، همان طور که اغلب همین می شود، با زمان «بی مکانی» به عنوان «زمان مندی» محض) گره می خورد. برای مسی (Massey) فضا هرگز کامل نیست و همواره «پایان های سستی» وجود دارد - بنابراین امکان تغییر وجود دارد. برای لفور تغییر از طریق فضا به وجود می آید چرا که فضا با بسیاری از تجربه های اجتماعی متعارض که در تولید دایمی آن دخیل هستند - «دیالکتیک فضایی-اجتماعی» ادوارد سوگا (۱۹۸۹) - آغشته است و این ضروری ست که حالت های مختلفی از تولید - «تثیت فضایی» هاروی (۲۰۰۷) - را تحکیم و حفظ کنیم. مثال ها بسیار متنوع هستند اما نکته اصلی که من در اینجا می خواهم بیان کنم این است که هرگونه توجه به رابطه فضا و سیاست باید با این سوال از تغییر سازگار باشد.

به‌عنوان نمود محسوس از چیزها، نظم رابطه‌ها، دامنه تجربه، ابزار تحلیلی یا حالتی از تفکر، فضا باید به‌نوعی با تغییر به‌عنوان یک تخریب و تعلیق مولد در نظم چیزها همراه باشد تا ماهیتی سیاسی داشته باشد.

سپاسگزاری‌ها

من از دیو فیزراستون (Dave Featherstone)، کلیر هنکاک (Claire Hancock) و مایکل سامرز (Micheal Samers) برای اظهارنظرهای سازنده‌شان بسیار سپاسگزارم.

پانوشت‌ها

[۱] این بدان معنا نیست که بین این متفکران هیچ تفاوتی وجود ندارد. همانطور که در ادامه خواهیم دید، آرنت و رانسیر ترمینولوژی متفاوتی را به‌جای تمایز میان «سیاست» و «امر سیاسی» به‌کار می‌برند. موفه (۲۰۰۵) فهم آرنت از سیاست را به‌عنوان مشروعیت می‌بیند اما این تفسیر مورد مجادله است. تفسیر من از آرنت چیزی مشابه هونیک است که خوانش‌هایی از آرنت را نقد می‌کند که معتقدند سیاست آرنت به «سیاست بیانی اجتماع، دیالوگ، مشورت یا اجماع» اشاره دارد. در عوض او استدلال می‌کند که آرنت «سیاست کنشگری و دموکراتیک ستیز، مقاومت و اصلاح» را به ما ارائه می‌کند.

[۲] زمانی که برای اولین بار در سال ۱۹۵۸ کتاب وضعیت بشر آرنت بیرون آمد، وولین (Wolin) یادآوری می‌کند که در روح تفکر سیاسی آرنت، این [کتاب] به‌عنوان آغازی تازه بیرون آمد که برای سخن گفتن - و تفکر - درباره سیاست، نه تنها یک حساسیت جدید سیاسی بلکه زبانی متمایز («کنش سیاسی»، «حوزه‌های عمومی»، «فضای سیاسی») را معرفی می‌کند (۱۹۷۷, p. ۹۲). این جنبه از نوشته‌های آرنت توسط هاوول (Howell) (۱۹۹۳, p. ۳۱۴) هم در یکی از معدود مشغله‌هایش با جغرافیا مورد توجه قرار گرفت: «زبان فضایی که بر نوشته‌های او [آرنت] حاکم است» و استدلال می‌کند که این موضوع «صرفاً یک استعاره توپوگرافیک نبوده است».

[۳] هونینگ برای نظریه‌پردازی وضعیت استثناء، استعاره اشمیت (۱۹۸۵) را برای وضعیت استثناء - «معجزه» - به‌عنوان بخشی از تئولوژی سیاسی وی مورد پژوهش قرار می‌دهد. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید استعاره معجزه در [نظریات] هانا آرنت هم استفاده می‌شود اما در مسیر رادیکال متفاوتی.

[۴] عبارت اصلی بووی این است: «استعاره‌هایی که بر آن فلسفه زیست می‌کند اضافاتی غیر ضروری نیستند» (۲۰۰۳, p. ۵۹).

[۵] همان‌طور که معنای ضمنی اصل یونانی این کلمه، متافزین، است، «حمل کردن».

[۶] همان‌طور که رانسیر (۱۹۸۹) در شب‌های کارگر استدلال معروفی دارد، رهایی‌بخشی امری اتوپیایی نیست؛ ساخت کامل ایده‌آل فضا و زمان نیست بلکه یک فرآیند همیشه در جریان است.

[۷] اگرچه آرنت اهمیت قلمرو عمومی رسمی را که توسط قانون محافظت می‌شود را نادیده نمی‌گیرد. اگرچه این [قلمرو] «یک فضای بالقوه بروز» است، اما «هیچ ویژگی نهادینه‌شده‌اش آن را به‌عنوان زمین کنش سیاسی یا تجربه آزادی تضمین نمی‌کند» (Zerilli, ۲۰۰۵, p. ۲۰).

[۸] استعاره فضایی دیگر لاکلائو برای سیاست، «دررفتگی»، همچنین با فهمی ایستا از فضا کار می‌کند، قطعات در اطراف حرکت می‌کنند به‌جای آنکه فضاها را جدید باز کنند. برای لاکلائو دررفتگی بر سیاست دلالت دارد زیرا این وضعیت «زمان‌مندی خالص» (۱۹۹۰, p. ۶۵) است. در اینجا به‌نظر می‌رسد لاکلائو سیاست را با تغییر («دررفتگی») و تغییر را با زمان‌شناسایی می‌کند. همان‌طور که استاوراکاکیس (۲۰۰۷, P. ۱۵۰) می‌بیند، «در کار لاکلائو هرجایی که به امر سیاسی ارجاع می‌دهد استعاره‌ای زمانی‌ست که مستولی می‌شود (امر سیاسی به‌عنوان لحظه‌ای از نهاد اصلی امر اجتماعی، به‌عنوان لحظه فعال‌سازی مجدد و آنتاگونیسم، به‌عنوان رویداد از جا دررفتگی). هم‌زمان با این، امر اجتماعی با اصطلاحات فضایی سنتی‌تر (مثل سطوح نوشته و تهنشینی) مفهوم‌پردازی می‌شود. لازم به ذکر است که «ته‌نشینی» اصطلاحی‌ست که به همان اندازه‌ای که فضایی‌ست زمانی هم هست.

[۹] برای کنکاش بیشتر درباره وجوه فضایی پلیس و سیاست رانسیر به Dikec, ۲۰۰۵ مراجعه کنید.

-این متن ترجمه‌ای است از:

[Mustafa Dikec. Space as a mode of political thinking. Geoforum, Elsevier, ۲۰۱۲. <hal-۰۱۲۷۴۳۹۶>](#)

منابع

Arendt, Hannah, ۱۹۹۸. *The Human Condition*, second ed. University of Chicago Press, Chicago.

Arendt, Hannah, 2005. In: Kohn, J. (Ed.), *The Promise of Politics*. Schocken Books, New York.

Arendt, Hannah, 2006. In: Kohn, J. (Ed.), *Between Past and Future*. Penguin Books, New York.

Beltran, Cristina, 2009. Going public: Hannah Arendt, immigrant action, and the space of appearance. *Political Theory* 37, 595–622.

Bowie, Andrew, 2003. *Aesthetics and Subjectivity: From Kant to Nietzsche*, second ed. Manchester University Press, Manchester.

Canovan, Margaret, 1985. Politics as culture: Hannah Arendt and the public realm. *History of Political Thought* VI (3), 617–642.

Canovan, Margaret, 1998. Introduction to the Second Edition of the *Human Condition*. University of Chicago Press, Chicago, pp. vii–xx.

Cissé, Madjiguène, 2007. *Parole de Sans-papiers*. La Dispute, Paris.

Dikeç, Mustafa, 2005. Space, politics, and the political. *Environment and Planning D: Society and Space* 23 (2), 171–188.

Dikeç, Mustafa, 2007. *Badlands of the Republic: Space, Politics and Urban Policy*. Blackwell, London.

Dikeç, Mustafa, 2012. *Beginners and Equals: Political Subjectivity in Arendt and Rancière*. *Transactions of the Institute of British Geographers*, forthcoming.

Featherstone, David, 2008. *Resistance, Space and Political Identities: The Making of Counter-Global Networks*. Wiley-Blackwell, London.

Foucault, Michel, 1977. In: Sheridan, A. (Ed.), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. Vintage Books, New York.

Friedman, Michael, 2000. *A Parting of the Ways: Carnap, Cassirer, and Heidegger*. Open Court, Chicago.

Garber, Judith A., 2000. The city as a heroic public sphere. In: Isin, E. (Ed.), *Democracy, Citizenship and the Global City*. Routledge, London, pp. 257–274.

Harvey, David, 2007. *Limits to Capital*. Verso, London.

Hinchman, Lewis, Hinchman, Sandra, 1984. In *Heidegger's shadow: Hannah Arendt's phenomenological humanism*. *The Review of Politics* 46 (2), 183–211.

Honig, Bonnie., 1993. *Political Theory and the Displacement of Politics*. Cornell University Press, Ithaca.

Honig, Bonnie, 2009. *Emergency Politics: Paradox, Law, Democracy*. Princeton University Press, Princeton.

Howell, P., 1993. Public space and the public sphere: political theory and the historical geography of modernity. *Environment and Planning D: Society and Space* 11, 303–332.

Laclau, Ernesto, 1990. *New Reflections on the Revolution of Our Time*. Verso, London.

Laclau, Ernesto, Mouffe, Chantal, 1985. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. Verso, London.

Lakoff, George., Johnson, Mark., 1980. *Metaphors We Live By*. University of Chicago Press, Chicago.

Lefebvre, Henri, 1977. Reflections on the politics of space. In: Peet, R. (Ed.), *Radical Geography: Alternative Viewpoints on Contemporary Social Issues*. Maaroufa Press, Chicago, pp. 339–352, 1970.

Leitner, Helga, Sheppard, Eric, Sziarto, Kristin, 2008. The spatialities of contentious politics. *Transactions of the Institute of British Geographers* 33, 157–172.

Marchart, Oliver, 2007. *Post-Foundational Political Thought: Political Difference in Nancy, Lefort, Badiou and Laclau*. Edinburgh University Press, Edinburgh.

Massey, Doreen, 1999. Spaces of politics. In: Massey, D., Allen, J., Sarre, P. (Eds.), *Human Geography Today*. Polity Press, Cambridge, pp. 279–294.

Massey, Doreen, 2005. *For Space*. SAGE, London.

Mouffe, C., 1995. Post-marxism: democracy and identity. *Environment and Planning D: Society and Space* 13 (3), 259–265.

Mouffe, Chantal, 2005. *On the Political*. Routledge, London.

Nicholls, Walter, 2011. Fragmentation citizenship: dynamics of cooperation and conflict in France's immigrant rights movement. *Ethnic and Racial Studies*. doi:10.1080/01419870.2011.626055.

Panagia, Davide, 2001. The predicative function in ideology: on the political uses of analogical reasoning in contemporary political thought. *Journal of Political Ideologies* 6 (1), 55–74.

Passerin d'Entrèves, Maurizio, 1992. Hannah Arendt and the idea of citizenship. In: Mouffe, C. (Ed.), *Dimension of Radical Democracy: Pluralism, Citizenship, Community*. Verso, London, pp. 145–168.

Rancière, Jacques, 1989. In: Drury, J. (Ed.), *The Nights of Labor: The Workers' Dream in Nineteenth-Century France*. Temple University Press, Philadelphia.

Rancière, Jacques, 1994. Discovering new worlds: politics of travel and metaphors of space. In: Robertson, G. et al. (Eds.), *Travellers' Tales: Narratives of Home and Displacement*. Routledge, London, pp. 29–37.

Rancière, Jacques, 1999. In: Rose, J. (Ed.), *Disagreement: Politics and Philosophy*. University of Minnesota Press, Minneapolis.

Rancière, Jacques, 2000. *Biopolitique ou politique?* (Interview with Jacques Rancière). *Multitudes*. <http://www.multitudes.samizdat.net/Biopolitique-oupolitique> (accessed 10.07.10). **Rancière, Jacques**, 2003. *Politics and aesthetics: an interview*. *Angelaki* 8 (2), 191–211.

Rancière, Jacques, 2009a. Contemporary art and the politics of aesthetics. In: Hinderliter, B. et al. (Eds.), *Communities of Sense: Rethinking Aesthetics and Politics*. Duke University Press, Durham, pp. 31–50.

- Rancière, Jacques**, 2009b. Et tant pis pour les gens fatigués: entretiens. Editions Amsterdam, Paris.
- Schaap, Andrew**, 2011. Enacting the right to have rights: Jacques Rancière's critique of Hannah Arendt. *European Journal of Political Theory* 10 (1), 22–45.
- Schmitt, Carl**, 1985. In: Schwab, G. (Ed.), *Political Theology: Four Chapters on the Concept of Sovereignty*. University of Chicago Press, Chicago.
- Schmitt, Carl**, 2007. In: Schwab, G. (Ed.), *The Concept of the Political*. University of Chicago Press, Chicago.
- Smith, Neil, Katz, Cindi**, 1993. Grounding metaphor: towards a spatialized politics. In: Keith, M., Pile, S. (Eds.), *Place and the Politics of Identity*. Routledge, London, pp. 67–83.
- Soja, Edward**, 1989. *Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*. Verso, London.
- Stavrakakis, Yannis**, 2007. Antinomies of space from the representation of politics to a topology of the political. In: BAVO (Ed.), *Urban Politics Now: Re-Imagining Democracy in the Neoliberal City*. NAi Publishers, Rotterdam, pp. 142–161.
- Widder, Nathan.**, 2000. What's lacking in the lack: a comment on the virtual. *Angelaki: Journal of the Theoretical Humanities* 5 (3), 117–138.
- Winter, Steven**, 2001. *A Clearing in the Forest: Law, Life and Mind*. University of Chicago Press, Chicago.
- Wolin, Sheldon**, 1977. Hannah Arendt and the ordinance of time. *Social Research* 44 (1), 91–105.
- Wolin, Sheldon**, 2004. *Politics and Vision: Continuity and Innovation in Western Political Thought*. Princeton University Press, Princeton, 1960.

Zerilli, Linda, 2005. *Feminism and the Abyss of Freedom*.
University of Chicago Press, Chicago.